

# تفسیر کلامی مشران کریم

دکتر سید محمد حسین روحانی

دین مقدس اسلام، دینی تفصیلی یا تنها دین تفصیلی جهان است چه در آموزش ها و احکام این آیین خجسته، همه مسائل فردی، اجتماعی، شخصی، خانوادگی، مادی، معنوی، روانی، علمی، عملی، اعتقادی، سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی انسان پیش بینی شده و برای آن دستورها، فرمان ها و رهنمودهای مفصل، دقیق و فراگیر جزئیات، پایه گذاری و بیان گشته است. این، آن گونه برداشتی از اسلام است که امروز برخورد «مکتبی» نامیده می شود، آیین محمدی را گشایده راه رستگاری دوجاهانی آدمیان می شمارد و در حال پرتوافکندن براندیشه های همگانی دسراسر دنیای اسلام است.

باری، مسائلی که در بالا بدان اشاره شد، دارای تقسیم بندی هایی هستند که در کتاب های «اصول عقاید» و «اصول فقه» به گونه ای جامع و مانع بیان شده اند.

ولی این تقسیم بندی ها دارای مزرهای جداکننده ای نیستند. به دیگر سخن، چنان نیست که اصول عقاید برای خود مباحثی جدا از فروع و فروع برای خود مطالبی برکنار از اصول اعتقادی داشته باشند؛ گرویدن به آیین اسلام، خواستار انجام دادن و ندادن یک رشته کارها می شود و

کردن یا نکردن هر کاری برای یک مسلمان، از پایه‌های باور وی سر چشمه می‌گیرد. چند مثال زیر، گواه این مدعا است:

۱. دین اسلام، دین یکتاپرستی است و در قرآن مجید روی «توحید» باری تعالی تأکید بسیار شده است. در دو جا به صراحت گفته شده که «خداوند انباز گرفتن برای خود را نمی‌بخشد ولی گناهان فروتر از آن را برای هر کس بخواهد، می‌آمزد»<sup>۱</sup>. نیز گفته شده است که «هر کس برای خدا انباز برگیرد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند»<sup>۲</sup>. تعلیمات اسلام در باره یکتاپرستی چنان است که در صعود به سوی توحید خالص، همه کارهای انسان زیر پوشش این نخستین اصل اعتقادی قرار می‌گیرد: در جهت «فعل»، همه اعمال از واجب و مستحب و مباح مشروط به قصد و نیت «نزدیک شدن به خدا» می‌گردند و در جهت «ترك» (برای مثال) گفته می‌شود «زنا کار هنگامی که زنا می‌کند، مؤمن نمی‌تواند باشد»<sup>(۳)</sup> زیرا چه گونه می‌توان خدا و صفات او را باور داشت و در لحظاتی این باور را زیر پا گذاشت یا نادیده انگاشت و دست و دهان به گناه آلود؟

۲. در زمینه‌ای همانند آنچه گفته شد؛ در مسأله حاد سیاست، فرمانبرداری از حاکمان بشری همپایه فرمانبرداری از خداوند، پیامبر او شمرده و گفته می‌شود «از خدا، پیغمبر و خداوندان کار خود پیروی کنید»<sup>۴</sup>. خداوندان کاری که از «خودتان» باشند. یعنی کسانی که با خدا پیوند نزدیک و مافوق بشری داشته باشند و بخواهند فرمانروایی خدا را در روی زمین استوار سازند.

۱. سوره نساء (۴): ۴۸-۱۱۶۹.

۲. سوره مائده (۵): ۷۲.

۳. این مضمون با تغییرهای گوناگونی در کتاب‌های معتبر حدیث آمده است. رك:

الاصول من الکافی، ج ۳، باب الكبائر، ص ۴۰۸-۴۲۳؛ وسائل الشیعة، ج ۱۷، باب ۱۲ و ۱۳، ص ۲۵۰-۲۵۷.

۴. نساء (۴): ۵۹.

از این دو مورد که گفته شد، به خوبی می‌توان دریافت که پرتو افشانی «توحید» تا چه اندازه ژرف و گسترده است.

۳. در موضوع های اصول فقه، مباحث مطرح شده به زودی رو به بالا می‌نهند و سراز مسائل عقلی و اصول اعتقادی برمی‌آورند. مثلاً در مسائلی همچون اصول استنباط (کتاب، سنت، عقل و اجماع)، حجیت (باقسام و فروع آن)، ظواهر کتاب کریم، استحاله تکلیف به غیر مقدور، معذوریت قطع، تعجیز، تخییر عقلی در واجب، حسن، قبح، طلب و اراده، در همان آغازهای بحث پای موضوع هایی مانند علم، قدرت و رحمت خداوند (صفات وی: مباحث «توحیدی»); لطف وی در ارسال رسل، راهنمایی های پیامبر و جانشینانش و چگونگی بهره‌وری از آنها («نبوت» و «امامت»); پاداش و کیفر در برابر اسرو نهی مولاد («معاد» و «عدل») به میان می‌آید و آنگاه اصول اعتقادی دیگری مثلاً پیرامون «جبر و اختیار» با چنان ژرفایی و شدتی مطرح می‌گردد که گاه محقق ناچار می‌شود بحث را از نیمه رها کند و بگوید: «قلم اینجا رسید سر بشکست»<sup>(۱)</sup>.

بدین سان، دیده می‌شود که در آیین اسلام، اصول اعتقادی و فروع فقهی و عملی به گونه‌ای جدا ناشدنی در یکدیگر تافته شده‌اند و با هم روابط متقابل و متفاعل دارند.

ولی اصول دین را که پایه همه چیزند، از چه راه، چه گونه و روی چه معیارهایی باید به دست آورد؟

پژوهشگران بزرگ مابی درنگ و روشن پاسخ می‌دهند که: از راه خردورزی، استدلال و فهم؛ برای رسیدن به «یقین»<sup>(۲)</sup>- زیرا «دانشمندان همگی اجماع دارند که واجب است شناختن خدا، صفت های ثبوتی او،

۱. کنایة الاصول، مرحوم محمد کاظم خراسانی، چاپ ۱۳۲۹ هـ، بغداد، ج ۱، ص ۳۹.

۲. همان کتاب، ج ۲، ص ۱۲۳.



آنچه در باره او رواست و آنچه ناروا، و نیز ایمان آوردن به نبوت، امامت و معاد، از راه دلیل عقلی نه تقلید»<sup>(۱)</sup>. وانگهی «جای تقلید و مورد آن، احکام فرعی عملی است و از این رو، تقلید به اصول دین راه نمی یابد»<sup>(۲)</sup>. نتیجه آنکه: «شخص مسلمان باید به اصول دین از روی دلیل اعتقاد [پیدا] کند و نمی تواند در اصول دین تقلید نماید، یعنی بدون سؤال از دلیل، گفته کسی را قبول کند»<sup>(۳)</sup>.

البته این مبحث در آغاز آسان می نماید ولی چون انسان در آن به ژرف کاوی می پردازد، مشکل ها برایش پیش می آید. حق را باید گفت که فقیهان اصولی شیعه در این زمینه سنگ تمام را گذاشته، آن را از هر راه زیروزبر کرده اند و جنبه های گوناگون آن را سنجیده اند. در این مورد نیز (مانند دیگر مسأله های علم اصول) بحث هایی گسترده، ژرف و موشکافانه انجام گرفته است که به دشواری می توان چیزی بر آن افزود<sup>(۴)</sup>. لیکن،

۱. النافع لیوم الحشر فی شرح باب الیحادی عشر، چاپ جیبی سنگی، ۱۲۷۱ هجری، تهران، ص ۶.

۲. العروة الوثقی، مرحوم سید محمد کاظم طباطبایی، چاپ ۱۳۹۷ هجری، تهران، ص ۹، مسأله ۶۷. آقایان: سید محمد رضا گلپایگانی، سید محسن حکیم، سید محمود شاهرودی. نیز در تمام مراجع تقلید حاشیه خود بر این کتاب، این مطلب را تأیید کرده اند.

۳- توضیح المسائل آقای حاج سید ابوالقاسم خویی (عین عبارت). در رساله های عملی دیگر مجتهدان معاصر نیز که نام شان آورده می شود عبارت هایی نزدیک به همین هستند. نام همه این رساله ها «توضیح المسائل» است: امام خمینی ص ۲؛ سید محمود شاهرودی ص ۲؛ سید عبدالله موسوی شیرازی ص ۲.

یاد آوری می شود که ویژگی های کامل کتاب ها ( نام نویسنده نام مترجم، ناشر، سال چاپ، جای چاپ و جز اینها ) در کتابنامه پایان این رساله آورده خواهد شد تا بر اثر تکرار پیاپی، سخن به درازا نکشد.

۴- مهم ترین بحث هایی که انجام یافته به ترتیب گسترش و ژرفایی به شرح زیر است: قوانین الاصول میرزا ابوالقاسم قمی ص ۱۶۴ تا ۲۰۸؛ فرائد الاصول حاج شیخ (بقیه حاشیه در صفحه بعد)

به عنوان یک قانون، مباحث هیچ موضوعی از موضوع های علمی را (پیرامون آن هر اندازه پژوهش صورت گرفته باشد) نمی توان پایان یافته یا «کامل شده» انگاشت. بنابراین، اگر ضمن بیان گفتارهای بزرگان در این زمینه، مطلب تازه ای به یاد آمد، نباید از بازگو کردن آن خودداری ورزید.

باری، در موضوع استدلالی (ونه تقییدی) بودن اصول دین، مطالبی از قبیل آنچه در زیر آورده می شود، مطرح است:

۱. پیامبر اسلام در دوران رسالت خود که مردم را به این دین می خواند، مسلمان شدن را با گفتن دو کلمه شهادت می پذیرفت و به کسی تکلیف نمی کرد که برود پیرامون اصول دینی خویش تحقیق کند و آنگاه به نزد وی آمده از روی «دلیل»، ایمان خود را بروی عرضه بدارد. این شیوه، پس از پیامبر نیز دنبال شده است هر چند انگیزه های سیاسی و اجتماعی که افراد و ملت هادر سایه آن به اسلام گرویده اند، متنوع بوده اند. در اینجا کسی می تواند بگوید:

مسلمان شدن مردم بردست پیامبر، با اسلام آوردن ایشان بردست دیگران فرق می داشته است. به سخن دیگر، آنچه در مسأله مورد بحث لازم و ارزشمند است و قرآن نیز روی آن پافشاری ورزیده است، «ایمان» و «وایقان» است (۱). بادقت روان شناسانه می توان دانست که دست کم

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

مرتضی انصاری ص ۱۵۷ تا ۱۶۷؛ الفقه (شرح استدلالی علی کتاب العروة الوثقی)، محمد مهدی حسینی شیرازی، ج ۱ (اجتهاد و تقلید)، ص ۲۷۹ تا ۲۸۹؛ شرح العروة الوثقی، سید صادق شیرازی ص ۶۸۷ تا ۶۸۹؛ مدارک العروة الوثقی (دروس فی فقه الشیعه)، سید محمد مهدی خلخالی، ج ۱، ص ۲۴۸ تا ۲۵۱؛ معالم الاصول، حسن بن زین الدین، ص ۲۳۷ تا

۰ ۲۳۹

۱. اعراب گفتند ایمان آوردیم. بگوشما ایمان نیاورده اید ولی بگویید مسلمان شدیم، زیرا هنوز «باور» به دل های شما راه نیافته است. حجرات (۴۹): ۱۴؛ ای کسانی که به اسلام گراییده اید، «ایمان» بیاورید - نساء (۴): ۱۳۶.



در زمینه «دین»، ایمان در مرحله بعدی علم و بالاتر از علم است. و در اینجا (مسلمان شدن بردست پیامبر) آنچه یک فرد بر آن دست می‌یافته، از همان آغاز، «ایمان» یعنی رتبه‌ای و بالاتر از علم می‌بوده است زیرا فرض بر این است که گیرایی ویژه سخن پیامبر (بر پایه گفته‌های تواریخ اسلامی) یا دیدن معجزه‌های گوناگون از رسول (ص) (بر اساس شواهد قرآنی)، برای گراینده حالتی از «کمال مطلوب» پیش می‌آورده است؛ حالتی از قبیل آنچه می‌گویند: چون که صد آمد نود هم پیش ماست. ولی دیگر مردمان که با پیامبر یا پیشوایان معتمد خود سروکار نداشته‌اند و ندارند، باید در باره اصول دین خویش به پژوهش پردازند و بی دلیل به چیزی معتقد نگردند.

۲. واجب شمردن «تحقیق» در اصول دین مایه پدید آمدن سختی و دشواری توان فرسا («عسرو حرج») در زندگی مردم می‌گردد. این کار، یک رشته وسایل و نیازهای مادی و معنوی لازم دارد که در دسترس همه مردم نیست. نه تنها در دسترس همه مردم نیست که حتی شاید بتوان گفت بیشتر مردم از پیدا کردن راه تحقیق درباره مسائل و اشکالات دینی خود محروم یا ناتوانند. این را واقعیت زندگی اجتماعی و تاریخی به ماسی گوید.

وانگهی، گرچه اصول دین ۳ و اصول مذهب شیعه ۵ است، ولی مسائل فرعی هر کدام از اینها، سربه چنان شماری می‌زنند که به دشواری می‌توان به یکایک پرداخت و گام به گام سراسر راه را پیمود.

ممکن است گفته شود: پژوهش درباره «اصول» دین لازم است نه «مسائل» اصول دین. این درست. اما اصول دین و مسأله‌های آن (یا مصداق‌های برون آن) به گونه‌ای با یکدیگر کلاف شده‌اند که مشکل بتوان اصل و فرع را از یکدیگر جدا ساخت و مستقلاً به پایه‌ها پرداخت. مثلاً درباره عدالت خداوند تبارک و تعالی، باید هم خود این اصل را اثبات کرد، هم مصداق‌های آن را در جهان نشان داد و هم اشکالات و شبهه‌های

پدیدآمده از نگاه به عالم خارجی در این زمینه رازدود. همچنین، در موضوع گسترده و پیچیده‌ای مانند «جبر و اختیار» که با اصل عدالت پیوندهایی پیدا می‌کند، به تعداد انبوه مسائل زندگی فردی، خانوادگی و اجتماعی آدمی (و حتی جانداران دیگری که آدمی سرنوشت آنها را می‌نگرد) مصداق‌هایی برای گرایندگان به جبر یا تفویض یا «چیزی میان این و آن» هست که انسان هر کدام از آنها را در چهارچوب اعتقادی خود می‌گشاید، بادشواری بعدی آن دست به گریبان می‌گردد و می‌بیند باید «حرکت از نو» آغاز کند.

۳. نوجوانی (از پسر و دختر) که به سن «بلوغ شرعی» می‌رسد، باید کارهای واجب دینی مانند نماز، روزه، حج و جزآن را انجام دهد. او در عین حال، موظف است اصول دین خود را به شیوه‌ای «استدلالی» فرا گیرد. آیا این کار را باید پیش از بلوغ انجام دهد یا پس از آن؟ اگر بگوییم پیش از بلوغ، او را قبل از «تکلیف» مکف کرده‌ایم و اگر بگوییم پس از بلوغ، باید بدانیم در مدت زمانی که مشغول تحقیق درباره اصول دین است، وضع کارهای روزانه‌اش چه می‌شود و مثلاً نماز و روزه‌اش پذیرفته است یا ناپذیرفته؟

۴. کتاب‌های اخبار، دارای احادیث روشنی هستند که مؤمن را به سختی از اندیشیدن در باره خداوند (که یگانگی - «توحید» - او نخستین و بنیادی‌ترین اصل اعتقادی است) به پرهیزوایی دارند. برای مثال، در کتاب «اصول کافی» . ۱ و در «توحید» صدوق ۳۰ حدیث هست که جای گفت‌وگویی را در این زمینه بازمی‌گذارد

روایت‌های مربوط آشکارا دستوری دهند که هم از اندیشیدن و هم از سخن گفتن در باره خدا پرهیز کنید. مثلاً از امام ششم (ع) روایت است که گفت: هر که به خدا اندیشد که او چه گونه است، نابود می‌گردد. باز هم بگویید: از اندیشیدن در باره خدا پرهیزید که اندیشیدن پیرامون او جز سرگردانی پیامدی ندارد زیرا نه خداوند را می‌توان با چشمان دیدونه



با چیزی وصف کرد. همین امام در روایت دیگری پیرامون این آیه قرآن که «بازگشت هر چیزی به خداست»<sup>(۱)</sup> می گوید: چون سخن به گفت و گو در باره خدا انجامید، از دنبال کردن گفتار باز ایستید. امام محمد باقر (ع) نیز می گوید: درباره آفریدگان خدا سخن بگویید نه در باره خود خدا، زیرا سخن گفتن پیرامون خدا جز اینکه سرگردانی گوینده را بیشتر کند، چیزی به بار نمی آورد. حتی درباره صفات خدا که بعداً بر سر آن گفت و شنودهای بسیاری در گرفت، روایتی از همین امام گرامی هست که راوی آن می گوید: از ابو جعفر خواستم که چیزی درباره صفت [صفت خدا] به من بگوید. گفت: «هر که در آنجا به بررسی پردازد، نابود می شود»<sup>(۲)</sup>.

ممکن است گفته شود: آنچه لازم است. «ثابت کردن» وجود خداست و این، چیزی به جز گفت و گو درباره «چگونگی» خداست که در خبرها از آن پیشگیری شده است. اثبات آفریدگار از راه استدلال، جایز یا حتی واجب است و سخن گفتن فراتر از این اندازه، ناروا.

آری. ولی مادر عمل می بینیم که برخی از «متکلمان» حتی هنگام «اثبات صانع» پا از این مرز تا فاصله دوری بیرون نهاده فریاد «متشرعان» را برآورده اند بی آنکه آنها نیت بدی در دل داشته باشند یا اینها نسجیده، بر آنها پر خاش رواداشته باشند. سرشت مسائل ایده ئولوژیک چنین است: پژوهش درباره مسائل پیچیده اصول اعتقاد همان سان که می تواند راهنما به سوی واقعیت باشد، امکان تبدیل شدن به پرتگاه را نیز دارد. شاید روایات می خواهند همین را بگویند.

۵. اگر هم برای اشکال های بالا پاسخی پیدا کنیم، باز پرسش هایی پیش می آیند که از جهات گوناگون درخور توجهند. به گونه کلی، کار

۱. النجم (۵۳) : ۴۲.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۶۴-۱۶۷؛ التوحید للصدوق، ص ۴۵۴ - ۴۶۱.



تحقیق درباره اصول دین، یاب‌وسیله توده مردم انجام می‌شود یاب‌وسیله اهل علم.

دسته نخست، که اکثریت افراد اجتماعند، از راه حضور در انجمن‌ها و نشست‌های دینی، گوش دادن و خواندن مطالب رسانه‌های همگانی و نگاه کردن کتاب‌های سطحی، باورهای خود را می‌سازند و با آن به بار می‌آیند. همه اینها (نشست‌ها، رسانه‌ها و کتاب‌ها) تا اندازه بسیاری دنباله روفضای کلی و «رسمی» فرمانروابر جامعه هستند و به دشواری پازدایره «تقلید» فراتر می‌نهند. کسانی که بخواهند از بیرون این فضا چیزهای تازه‌ای پیرامون پایه‌های اعتقادی وارد این محیط کنند، با همان وسایل بالا گفته نمی‌شوند و گهگاه با برچسب‌هایی زمین‌گیرکننده یا کیفی‌هایی سبک‌وسنگین، ناچار به فرو بستن لب می‌گردند. این یک مطلب کلی مربوط به جوامع دینی است. ولی، اگر منصفانه داوری کنیم، می‌بینیم در میان ملت‌های اسلامی (عموماً) و شیعه که به «اجتهاد» مستقل و آزادبهای بسیار داده است (خصوصاً)، پژوهشگری و نوآوری، مجال گسترده‌ای برای خودنمایی دارد.

دسته دوم که اقلیت متخصص (باز دارای چند شاخه متخصص در دانش‌های غیردینی، دانش‌های دینی غیر کلامی و دانش‌های کلامی مورد نظر ما هستند)، کار خود را از راه تحقیق در درجات مختلف آن، آغاز می‌کنند و به فرجام می‌رسانند. کار در این مرحله مشکل می‌شود. اینان هم کتاب‌های گوناگون را می‌خوانند و هم با دارندگان باورهای سازگار و ناهمساز، روبه‌رو می‌شوند و به گفت‌وگویی نشینند. برای این‌گونه کسان، بسیار رخ می‌دهد که در جریان پژوهش، با اشکال‌ها و ایرادهای دشوار مخالفان برخورد می‌کنند که گاه پاسخ‌قانع‌کننده‌اش را نیز همراه آن‌گیر می‌آورند و گاه به سوی آن اشکالات کشانده می‌شوند و باورهایی «ناپسند» را برمی‌گزینند که برای خودشان و دیگران مایه دردسر می‌گردد.

بدین سان، از نگاه پیامدی نیز که پژوهنده اصول دین بدان می رسد، پرسش هایی پیش می آید و مسائلی برانگیخته می یود: استدلال و تحقیق درباره اصول عقاید، آری. ولی اگر محقق به نتیجه ای ناسازگار با اعتقاد رایج و مورد اتفاق رسید، اگر کارش به «انحراف» کشید و «بدعت» آورد چه باید کرد حال آنکه ما خود، او را به راه پرپیچ و خم و لغزیده پژوهش رهنمون گشته ایم؟

از این گونه اشکالات و پرسش ها هرچه پیش آید، آیامی تواند با صراحت آیه های قرآن رویارویی کند؟ آیه هایی که باین بحث ارتباط می یابند، فراوانند. بیشترشان را در زمینه پیروی از پدران و در زیر واژه های «ظن» و «علم» می توان یافت.  
آیه های دسته نخست:

این آیه ها باشیوه ای نکوهشگرونیشار برگذشتگان طعن می زنند که نسنجیده، در باورو کردار خود به دنبال پدران رهسپار می گشتند و رفتارنیاکان را «دلیل» و سند می انگاشتند. «خوشگذرانان» ایشان می گفتند: ما پدران ما را بریک آیینی یافته ایم و ما از ایشان پیروی می کنیم. اینکه می گوید «خوشگذرانان» یعنی پست ترین افراد جامعه، درباره دین برگزیده خویش، تقلید از پدران را دلیل می آوردند، نشان می دهد که این کار از نگاه قرآن تا چه اندازه نکوهیده است. باری، قرآن از قول پیشینیان ادامه می دهد که می گفتند: ما چنین می کنیم زیرا دیده ایم که ایشان هم چنین می کردند. پس، همان که پدران ما را برآن یافتیم، برای ما بس است. ما به دنبال ایشان، راه درست را می پیماییم (۱).

در کار سنگین و گرانبهایی مانند «پرسش» جز به دنبال پدران نمی رفتند؛ با هر پرسش دیگری به ستیز برمی خاستند و در برابر فراخوانندگان

۱. لقمان (۳۱): ۲۱؛ زخرف (۴۳): ۲۲ و ۲۳؛ شعراء (۲۶): ۷۴؛ بقره (۲): ۱۷۰.



به یکتا پرستی می گفتند: شما می خواهید ما را از راه پدران مان بازدارید (۱).  
 آنگاه قرآن برایشان پر خاش می ورزد و می گوید: آیا اگر چه پدران شان  
 دانش و خرد نداشتند و راه به جایی نمی بردند؟ (۲)

### آیه های دسته دوم

این آیه ها نیز پیروان «ظن» را مانند پیروان کورکورانه پدران  
 سرزنش می کنند که جز از پی گمان نمی روند و جز «حدس زدن» چراغی  
 فراراه ندارند (۳). با آنکه «گمان، هیچ کاری را در راه حقیقت چاره نمی کند»<sup>۴</sup>.

### آیه های دسته سوم

این آیه ها بسی پر شمار و شکوهمندند. پیشتر این را یاد آور می کنیم  
 - گر چه همگان می دانیم - که قرآن، در سراسر این کتاب گرامی،  
 بهای بسیار به دانش و دانشمندان می دهد. اینک در آیه هایی که اینجا  
 می آوریم، قرآن با برداشتی از واژه «علم» که از فحوای سخن می توان فرض  
 کرد که حدجامعی میان آگاهی، دانش و حتی یقین را اراده می کند، برای  
 باور آوردن به یک اندیشه یا آیین، بنیش آگاهانه (همین «حد جامع») را  
 بایسته می داند. گله می کند که: «ندانسته» برای خدادختران و پسران  
 تراشیدند (۵)؛ بسیاری از ایشان با هوس های خود و بی برخوردار از دانش  
 دیگران را گمراه می سازند (۶)؛ درباره خداددون «علم» و «هدایت» به

- 
۱. یونس (۱۰): ۷۸؛ هود (۱۱): ۶۲ و ۸۷ و ۱۰۹؛ اعراف (۷): ۷۰؛ ابراهیم (۱۴):  
 ۱۰؛ سبأ (۳۴): ۴۳؛ انبیاء (۲۱): ۵۳.  
 ۲. بقره (۲): ۱۷؛ مائده (۵): ۱۰۴.  
 ۳. نساء (۴): ۱۵۷؛ انعام (۶): ۱۱۶ و ۱۴۸؛ یونس (۱۰): ۳۶ و ۶۶؛ زخرف  
 (۴۳): ۲۰؛ جاثیه (۴۵): ۲۴؛ نجم (۵۳): ۲۳ و ۲۸.  
 ۴. یونس (۱۰): ۳۶؛ نجم (۵۳): ۲۸.  
 ۵. انعام (۶): ۱۰۰.  
 ۶. انعام (۶): ۱۱۹.

جدل می پردازند (۱)؛ چیزهایی فروتراز خدا می پرستند که برای آن دلیلی نفرستاده و ایشان بدان «علم» ندارند (۲)؛ بازبان خود چیزهایی می گویند که دانشی پیرامون آن ندارند (۳)؛ ستمکارانند آنها که ندانسته از هواهای خود پیروی می کنند (۴)؛ نه خودشان در باره آنچه می گویند، دانشی دارند و نه پدران شان داشته اند (۵)؛ دانشی ندارند بلکه تنها گمانی می برند و حدسی می زنند (۶) و [بالحنی پرمعنی و خوارشمارنده] تازه اگر دانشی دارند چنان نیست که بتوان با آن به راه راست روانه گردید بلکه «تیررس دانش ایشان همین است» (۷).

آنگاه قرآن هشدار می دهد که: از آنچه بدان دانش نداری، مپرس (۸)؛ از آنچه در باره اش علم نداری پیروی مکن (۹)؛ زیرا جزاندکی از دانش به شمارزانی نشده است (۱۰)؛ حتی اگر پدر و مادر با تو بستیزند که چیزی را ندانسته انباز خداگردانی، از ایشان فرمان مبر (۱۱) و برای آنچه می گویند «نبشته ای به من فرانمایید پیش از این قرآن، یا نشانی آرید دانسته یا شنیده از دانش اگر راست می گویند» (۱۲).

۱. حج (۲۲): ۸ و ۳؛ لقمان (۳۱): ۲۰:

۲. حج (۲۲): ۷۱.

۳. نور (۲۴): ۱۰.

۴. روم (۳۰): ۲۹.

۵. کهف (۱۸): ۵.

۶. زخرف (۴۳): ۲۰؛ جاثیه (۴۵): ۲۴؛ نجم (۵۳): ۲۸.

۷. نجم (۵۳): ۳۰.

۸. هود (۱۱): ۴۶.

۹. اسراء (۱۷): ۳۶.

۱۰. اسراء (۱۷): ۸۵.

۱۱. عنکبوت (۲۹): ۸؛ لقمان (۳۱): ۱۵.

۱۲. احقاف (۶۶): ۴. تعبیر «دانسته یا شنیده از دانش» از ابوالفضل میبیدی است

(کشف الاسرار، ج ۹، ص ۱۳۹).



آیه‌های مربوط به لزوم پیروی از «علم» چندان فراوان است که آوردن همه آنها به راستی دشوار است (۱).

از آنچه تا کنون گفته شد، چه نتیجه‌ای می‌توان گرفت؟ پاسخ را با یک پرسش دیگر به میان می‌کشیم زیرا چون این رساله یک اثر پژوهشی است، می‌خواهیم از همین جا خود را به پرهیز از فشرده‌سازی‌های قطعی و شتاب‌زده، عادت دهیم: اگر استدلال، نظر، فهم و پژوهش در باره اصول دین یک «وظیفه» نباشد، یک «حق» هم نیست؟

برای پاسخ به این پرسش، از دیدگاهی دیگر نگاهی به قرآن می‌افکنیم:

قرآن، تنها دین پذیرفته خدا را «اسلام» می‌شناسد (۲) و هشدار می‌دهد که: هر که دینی به جز اسلام بجوید، از او پذیرفته نخواهد شد (۳). ولی برای نکته نیز پافشاری می‌ورزد که: در کار دین اجباری نیست (۴). قرآن، برای این سخن فلسفه‌ای دارد: خرد، اندیشه، آگاهی، پژوهشگری و بینش آدمی ارزشمند و معتبر است و در پرتو این همه خورشیدهای فروزان که خداوند فراروی انسان داشته «راه راست از راه کج به روشنی جدا گشته است» (۵). از این رو، سعادت مسلمان شدن چیزی نیست که هر کسی شایسته آن باشد. کسی که می‌خواهد بر نیک بختی دست یابد، باید در راه آن به کوشش برخیزد و «اجتهاد» کند. «تا هر که نابود می‌گردد، از روی دلیلی نابود گشته باشد و هر که زنده می‌ماند، از روی دلیلی زنده بماند» (۶). مفسران قرآن آشکارا توضیح داده‌اند که مقصود از «نابودی»

۱. ر.ک. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم زیر ماده «علم» و «ظن»، ص ۴۶۹-۴۸۱.

۲. آل عمران (۳): ۱۹. ۳. آل عمران (۳): ۸۵.

۴. بقره (۲): ۲۵۶. ۵. بقره (۲): ۲۵۶.

۶. انفال (۸): ۴۲.

و «زندگی» در این آیه «گمراهی» و «راهیابی» است (۱).  
 آری، استدلال انسان می‌تواند مایه نابودی او یا زندگی جاودانه او گردد. پس باید از یک سوشرایط آن را سخت گرفت و از دیگر سو، ارج و اعتبار بایسته را از آن دریغ نورزید.  
 اگر پژوهش و استدلال اساس کار است، آیامی‌توان آن را محدود کرد یا از پیش نتیجه آن را معین ساخت؟ آیامی‌توان به کسی گفت: برو تحقیق کن ولی به هوش باش که در پایان تحقیق به همان نتیجه من یاما برسی؟ آیا می‌شود برگرد یک‌دسته از مسائل به عنوان «اصول» و «فروع» پرگار کشید و خواست تا کسی پا از این خط بیرون نگذارد؟  
 یک مثال از دانش‌های طبیعی می‌زنیم بایادآوری این نکته که مسائل اصول دین بسی والاتراز مباحث دانش‌های بشری است و هرگونه قیاسی میان این دو، به آسانی می‌تواند «مع الفارق» باشد. باری، مثال از باب نزدیک کردن مطلب به ذهن است نه سنجیدن این دو موضوع متفاوت، با هم. آن مثال این است: پژوهشگاهی از پژوهشگاه‌های فیزیک به دانشمندی فیزیک‌دان می‌گوید: برو کاوش کن بین روشنایی از راه فوتون‌ها در گیتی پراکنده می‌شود یا از راه امواج. آیا پژوهشگاه می‌تواند بگوید: زنهار، چنان تحقیق کن و از آن راه تحقیق کن که در پایان کار مسلم شود روشنایی از راه فوتون منتقل می‌گردد نه موج؟ اگر چنین شود، آیا می‌توان نام این کار را «پژوهش» گذاشت؟

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲۸؛ تفسیر الصافی، جزء سوم از جلد اول، ص ۶۶۹-۶۷۰؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۳-۴، ص ۴۵۶-۴۵۷؛ منهج الصادقین، ج ۴، ص ۱۹۵-۱۹۶؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۹۲؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۱، ص ۱۲؛ جلاء الاذهان و جلاء الاحزان، ج ۴، ص ۴؛ کشف الاسرار، ج ۴، ص ۴۹ و ۵۴؛ الکشاف عن حقائق التزیل، ج ۲، ص ۲۲۴؛ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۲، ص ۱۹۸-۱۹۹؛ فی ظلال القرآن، ج ۴، ص ۲۰-۲۱؛ المنار، ج ۱۰؛ ص ۲۱



در پرتو این پرسش‌ها، نگاهی به جوامع گوناگون اسلامی در درازای تاریخ و روزگار کنونی آن می‌افکنیم و می‌پرسیم: تکلیف برچسب‌زدن‌ها چه می‌شود اگر فرض بر این باشد که در زمینه اصول اعتقادی و دینی و کیفیات آنها، پایه کار بر تحقیق بی‌عرضانه صمیمانه فردی و قناعت نفسانی شخصی استوار است؟

اتفاق را، آیات قرآن در این زمینه صراحتی دارند که مشکل بتوان از حوزه مسئولیت آن بیرون رفت. قرآن یادآوری می‌کند که این «پژوهش بی‌عرضانه» پیوندی است که انسان با خدای خویش می‌بندد. از این رو: «همانا تنها خداست که بهتر می‌داند چه کسی از راه او برگشته و چه کسی راه درست را باز یافته است» - دو آیه، هر دو دارای ادوات حصر و تأکید<sup>(۱)</sup>.  
بر این پایه هشدار می‌دهد: ای باوردارانگان، هنگامی که برای پویش در راه خدا از خانه بیرون می‌آید، به کسی که بر شما درود می‌فرستد، نگویند تو مؤمن نیستی. شما خواسته‌های این جهان خوار مایه را می‌جویند ولی نزد خدا غنیمت‌های بسیار هست. شما نیز پیش از این، چنان بودید و این خدا بود که بر شما منت نهاد. پس، در کارها درنگ و بررسی کنید. همانا خدا از کرده شما آگاه است<sup>(۲)</sup>.

قرآن حتی درباره طوایف غیر اسلامی با آوردن نام می‌گوید: میان کسانی که به اسلام گرویده‌اند و یهودیان، صابئان، ترسایان، گبران و بت پرستان، خدا در روز رستاخیز داوری خواهد کرد. خدا بر همه چیز گواه است<sup>(۳)</sup>.

گاه پرسیده می‌شود: آیا دو برادر مسلمان که در باره اصول یا فروع دین باورهای ناهمسان داشته باشند، برای همدگر از یک مسلمان و یک

۲. نساء (۴): ۹۴.

۱. انعام (۶): ۱۱۷؛ نجم (۵۳): ۳۰.

۳. حج (۲۲): ۱۷.

بت پرست بدترند؟ قرآن، به عنوان ملاک، «ایمان و رفتار نیک» را پایه کار می سازد و تعمیم می دهد: کسانی که به آیین اسلام گرویده اند و یهودیان، ترسایان و صابئان- هر که به خداوند و روز رستاخیز باوربدارد و کار نیک بکند- مزد همگی نزد پروردگارشان است و نه بیمی برایشان خواهد بود و نه اند و هناك خواهند گشت (۱).

قرآن پا از این فراتر می گذارد: مژده بده به آن بندگان من که سخن را می نیوشند و از بهترین آن پیروی می کنند. اینانند که خدا به راه راست رهنمونشان گشته و همینان خرد منداند (۲). در این آیه، دو نکته در خود یادآوری است:

۱. گوش دادن به «هر» سخنی پسندیده است. این، از اطلاق واژه «القول» و آراسته بودن آن به الف و لام جنس برمی آید که ذاتاً قیدی بر نمی تابد.

۲. گوش دادن به هر سخنی، نه تنها پسندیده بلکه درخور «مژده خدایی» است. این کار، انسان را به راه راست می رساند و شایسته عنوان «خردمند» می گرداند.

آیا قرآن، حجت را تمام نکرده؟

مسئولیت این آیات هنگامی گریبانگیر می گردد که دیده شود مسلمانان که گاه از گزند تنگ نگری گرفتار چه آزمون های دشواری گشته اند. آزمون هایی از نوع «محنت آفرینش قرآن» که روزگاری جان مردم را بر لب آورده بود. اتفاقاً، آتش افزوزان این آوردگاه کسانی از خود کامگان عباسی و جیره خواران ایشان بودند که تا پایان نیز نه فهمیدند موضوع آن چیست، نه مسائل آن و نه آثار و نتایج بارشده بر آن.

۱. بقره (۲): ۶۲؛ مائده (۵): ۶۹.

۲. زمر (۳۹): ۱۷-۱۸ (توجه شود که در آیه کریمه لفظ «استماع» به کار رفته یعنی

باجدیت و «خوب گوش فرادادن»).



در اینجا امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیز رهنمود ارزنده‌ای دارد. او که گسترده اندیشی را از قرآن فرا گرفته، حتی درباره کسانی که سپس‌ها خون پاکش را بر زمین ریختند، می‌گوید: باخارجیان پس از من نجنگید، زیرا کسی که در جست‌وجوی «حق» بوده ولی آن را نادرست برگزیده، مانند آن کس نیست که از آغاز در پی باطل می‌گشته و آن را به دست هم آورده است<sup>(۱)</sup>.

سنجشی است بر بنیاد شبکه پیوندهای اجتماعی، در متن پویه تاریخ، و یادآور بسیاری از دردها که گفتن نمی‌توان و نهفتن نمی‌توان. جالب آنکه آنچه همواره (در سراسر تاریخ و اکنون) برادران دینی را به رویا رویی و گونه‌گونه کشمکش‌ها بایکدیگر واداشته است و می‌دارد، «مسائل» اصول دین، چگونگی آنها و فروعی است که نتیجه پیروی از آنها در زندگی فردی و اجتماعی‌شان پدیدار می‌گردند نه خود «اصول» عقاید. خدا را همه مسلمانان باور دارند و نیز رستاخیز و پیغمبری حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وسلم را به نام پایان بخش پیامبران<sup>(۲)</sup>. بحث‌وگیر و دار بر سر صفات خداست و مثلاً ماهیت وحی، کیفیت معاد (که جسمانی است یا روحانی) و سائلی فرع بر مسائل اصول دین- قضا و قدر، جبر و اختیار، انجام گناهان بزرگ، سرزکفر و اسلام، قدیم یا حادث بودن جهان، آفریده یا نافریده بدون قرآن مجید و مانند اینها. همان بس که درباره پروردگار و صفتهای او کسی به این یا آن سو بگراید و نام «وحدت وجودی» یا «قائل به قدمای چندگانه» یا «مجسم» و «مشبه» بگیرد یا درباره کارهای مردم (که تاچه اندازه در انجام آن آزاد یا ناچارند) سخنی نسنجیده بر زبان آرد و «معطل» خوانده

۱. نهج البلاغه، گردآوری محمد عبده، ج ۱، ص ۱۰۸ و (فیض الاسلام) ج ۱، شماره ۶۰،

ص ۱۵۰

۲. مقصود از همه مسلمانان پیشینه قطعی مسلمانان است نه پیروان طایفه‌های خردی

که حسابی جدا از «عامه مسلمین» برای خود گشوده‌اند.

شود یا «قدری» و در صورت اخیر، بیرون از دین اسلام و «گبری از گبران این امت».

کار به آسانی می‌تواند به جاهای باریک بکشد و این حق اصول دین و مسائل آن است که چنین بهای گرانی به آن داده شود. بی‌گمان، در این زمینه ما و امدار متکلمان اسلامی هستیم رحمة الله علیهم که درباره اصول دین مان و مسائل و شاخه‌های آن، موشکافانه کاوش کرده‌اند و هریک را با نتیجه‌های علمی و عملی آن زیر بررسی گذاشته‌اند. باید از ایشان سپاسگزار بود که چنین میراث‌گرانبهایی به نام «علم کلام اسلامی» برای ما به یادگار گذاخته‌اند.

### کلام چیست؟

درباره دلیل نامگذاری، تعریف، موضوع، مسائل علم کلام، ارزش‌مند یا زیان‌مند بودن این دانش و تاریخ تحول آن سخن‌ها و گپ‌ها درها بسیار در میان است که نیاز به پژوهش و نگاشتن کتاب جداگانه‌ای دارد<sup>(۱)</sup>. روی هم بر تعریف زیر در این باره، گونه‌ای اتفاق نظر هست<sup>(۲)</sup>:

۱- در این زمینه، مأخذهای زیر می‌توانند نیاز پژوهنده را تا اندازه‌ای برآورند: الفهرست ابن ندیم، مقاله پنجم، ص ۲۸۹-۳۶۶؛ مقدمه ابن خلدون (جلد یکم از «العبر»)، ص ۸۲۱-۸۳۸؛ شوارق الالهام فی تجرید علم الکلام، ص ۲-۱۴؛ احصاء العلوم، ص ۱۱۴-۱۱۹؛ احیاء علوم الدین، ج ۱، ص ۳۸؛ یواقیت العلوم ودراری النجوم، ص ۳۰۰-۳۰۸ («علم اصول دین»); کشف اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۲۲؛ کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۵۰-۱۵۳؛ مفتاح السعادة و مصباح السیاده، ج ۲، ص ۱۵۰-۱۸۲؛ دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۶، ص ۶۲۱ («علم اصول الدین») و ج ۸، ص ۱۷۳ («علم الکلام»); مذاهب الاسلامیین، ج ۱، ص ۸-۳۲ تاریخ علم کلام (شبلی نعمانی-تمام کتاب); تاریخ الادب العربی (ضیف) ج ۳، ص ۱۲۶-۱۳۷؛ فلسفة الفكر الدینی، ج ۱، ص ۱۱-۲۷۵؛ تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۱۴۱-۱۵۸ الموسوعة العربية المیسرة، ص ۱۴۶۸ («الکلام»); مجله «الفتا» شماره ۶ (بهمن ۱۳۵۶) ص ۳۰۱ («مقدمه‌ای بر علم کلام اسلامی»); ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۱-۲۰؛ نیز:

Encyclopaedia of Islam, New edition, Vol. III, PP. 1141-1150 (ILM AL-KALAM), by L. Gardet.



کلام، دانشی است که به واسطه آن، از راه آوردن دلایل و رفع شبهات، می‌توان عقاید دینی را اثبات کرد. موضوع آن ذات خداوند و صفات او (نزد متقدمان) است. برخی گفته‌اند: موضوع علم کلام وجود محض است. علمای متأخر گفته‌اند که موضوع علم کلام، «معلومات» و متعلقات دور یا نزدیک آن برای اثبات عقاید دینی است. مقصود از عقاید دینی، همان عقاید اسلامی است که به وسیله پیغمبر ما محمد (ص) آورده شده است (۱).

حال ببینیم علم کلام که پژوهش درباره اصول عقاید را ویژه خود ساخته است، به کجا پشتگرم است.

مرجع و سرچشمه دانش کلام اسلامی قرآن مجید است. در این چهارده سده، متکلمان برای ثابت کردن باورهای خود پیرامون هر کدام از اصول و ضروزیات و مسائل هر یک، پیوسته به آیه‌های قرآن روی آورده، از آنها و بر بنیاد آنها استدلال کرده‌اند. البته خردورزی و بهره‌جویی از سنت پیامبر (و امامان) نیز جای خود را داشته است، و همچنین (به معنایی جز آنچه در اصول فقه مقصود است) «اجماع» که در اینجا با تعبیر «اتفاق همه مسلمانان» از آن نام برده می‌شود. اینجا هم آن «دلیل‌های چهارگانه» در کارند لیکن به شیوه‌ای دیگر و کاملاً متفاوت؛ با نگرش به اینکه در اینجا قرآن به گونه‌ای گسترده تر و ژرف تر در نظر است. نخستین سخنگوست و واپسین داور.

بهره‌وری از قرآن برای بررسی و دستیابی بر پایه‌های دین و چگونگی و مسائل آنها، از دو راه انجام می‌گیرد: تفسیر و تأویل. درباره این هر دو به تفصیل سخن خواهیم گفت. اکنون، تا جایی که به این گفتار مربوط می‌شود، اشاره‌ای به «تأویل» آیه‌های قرآنی می‌کنیم. قرآن مجید آیه‌های خود را به دو دسته بخش می‌کند:

۱- آیه‌های «محکم» یعنی آنها که معنی‌شان روشن است و نیاز به گرداندن آنها از معنی لفظی و ظاهری شان نیست و لازم نمی‌شود که در پشت پرده معنی ظاهری و لفظی آنها، به جست و جوی معنی یا معانی دیگری پرداخت.

۲- آیه‌های «متشابه» یعنی آیه‌هایی که ویژگی‌های آیات «محکم» را ندارند و در ورای معنی ظاهری و لفظی خود معنی پوشیده دیگری دارند که باید از راه «تأویل» به سراغ آن رفت.

ولی بیشتر یا بسیار یا برخی از آیه‌های مربوط به اصول عقاید و مسائل و چگونگی آنها «متشابه» اند یا (به سخنی دقیق‌تر) «متشابه» شمرده می‌شوند یا (بازهم دقیق‌تر) این، وضعی است که در تاریخ پیش آمده است. که بر اثر انجام گرفتن گفت‌وگوهای ناسازگارانه فراوان پیرامون این آیات، اینها در چهره «متشابه» نمودار گشته‌اند.

در بهره‌وری از این آیه‌ها چه باید کرد و چه شیوه یا رهنمودی را باید در پیش گرفت؟ آیا قرآن خود در این زمینه دستوری دارد؟ آری. می‌فرماید:

خداوند همان است که این قرآن را بر تو ای پیامبر، فرو فرستاد. برخی از آیه‌های این کتاب «محکم» هستند که اینها بنیاد کتابند. آیه‌ها دیگر نیز هستند که «متشابه» اند. اما آنان که در دل‌شان زنگار است، به دنبال آیه‌های متشابه می‌گردند تا آنها را «تأویل» کنند و آشوب برانگیزند. و تأویل این آیه‌ها را نمی‌داند مگر خدا و پای استواران در دانش می‌گویند. گرویدیم به آن، همگی از نزد پروردگار است. و پسند نمی‌گیرند مگر فرزندان، (۱).



درباره این آیه، دو نکته در خور یادآوری است: نخست آنکه درباره مشخص کردن آیه‌های «محکم» و «متشابه» میان مفسران و پیروان طایفه‌های گوناگون اسلامی اختلاف است و از این رو، پژوهنده در حال درنگ می‌ماند که دقیقاً کدام آیه‌ها متشابهند و کدام‌ها محکم.

دوم آنکه همین آیه نیز از سوی مفسران و گرایندگان به مذاهب مختلف، به دو گونه خوانده و معنی شده است. گونه‌هایی که شیوه بهره‌وری از آیات قرآنی برای بررسی اصول دین و مسائل آن را به دو راه جداگانه رهنمون می‌گردند. آن دو گونه چنین‌اند:

- ۱- تأویل آیه‌های متشابه را نمی‌دانند مگر خدا و پای استواران در دانش. اینان می‌گویند: گرویدیم به آن، همگی از نزد پروردگار ماست.
- ۲- تأویل آیه‌های متشابه را نمی‌دانند مگر خدا. ولی پای استواران در دانش می‌گویند: گرویدیم به آن، همگی از پروردگار ماست.

بحث بر سر این است که آیا پای استواران در دانش («راسخان در علم») نیز تأویل آیات متشابه را می‌دانند یا نمی‌دانند. در پرتو آنچه گفته شد و برای نشان دادن اهمیت سرنوشت ساز دیدگاه‌های گوناگون درباره موضوع گفت‌وگو، به عنوان مثال یک مسأله از مسائل اصول دین را نگاه می‌کنیم: دیده شدن یا نشدن خداوند- آیا خدای متعال را مؤمنان در روز رستاخیز خواهند دید یا نه؟ درباره این مسأله، دو آیه در قرآن هست که چنین می‌گوید:

- ۱- خدا را دیدگان در نمی‌یابند، بلکه او دیدگان را درسی یابد (۱).
- ۲- در این روز (روز رستاخیز) برخی چهره‌ها شادابند و به پروردگار خود نگرانند (۲).

۲. قیاست (۷۵): ۲۲.

۱. انعام (۶): ۱۰۳.

حال، برداشت مفسران و پیروان عقاید اسلامی مختلف را از این دو آیه بازمی‌نگریم:

۱- آنان که می‌گویند خدا برتر و والاتر از دید آدمی است، آیه نخست را «محکم» و روشن می‌دانند و آیه دوم را «متشابه» می‌خوانند و «تأویل» می‌کنند. از این روست که می‌بینیم حتی در معنی لفظی آیه دوم این دیدگاه خود را آشکار می‌سازند و می‌گویند: روی‌هایی در آن روز (یعنی در قیامت) تازه و تابان باشند و به‌خدای خود نگرند؛ یعنی مستغرق در مطالعهٔ ثبوتات جلیه که حق تعالی به‌ایشان کرامت فرموده (۱).

۲- آنان که گمان می‌برند خداوند را مؤمنان در روز رستاخیز خواهند دید، آیه نخست را «متشابه» می‌خوانند و «تأویل» می‌کنند و آیه دوم را «محکم» می‌انگارند و پایهٔ باور خود می‌سازند. از این رو، در همان معنی لفظی آیه نخست، نظر خود را نشان می‌دهند و می‌گویند: چشم‌ها «در این جهان» او را در نیابد و خردها در او نرسد و اوبه همه می‌رسد و همه را در می‌یابد (۲).

اکنون به‌اصل مسأله بپردازیم:

قرآن مجید دربارهٔ اصول دین و مسائل آن، بیان‌های گوناگون و متنوع دارد که ممکن است در نخستین نگاه و برای کسانی ناآگاه یا کم‌آگاه از فلسفهٔ اسلامی و آموزش‌های بنیادی پیامبر و پیشوایان این آیین مقدس، دارای مفهومی‌هایی متعارض جلوه‌کنند. پیروان طوایف گوناگون اسلامی، از تنوع و گوناگونی آیات قرآن بهره‌برداری کرده، عقاید خود را دربارهٔ اصول دین به‌اثبات رسانده‌اند و آیه‌های ناسازگار با اندیشه‌های گزیده‌شان را برحسب نظریات خویش تأویل کرده‌اند. از این جهت است که می‌بینیم دارندگان هر مذهبی برای اثبات باورهایشان همواره به آیات

۱. منحهج الصادقین، ج ۹، ص ۸۴-۸۵. ۲. کشف الاسرار، ج ۳، ص ۴۴۱ (تکیه روی کلمات از نگارنده است).



قرآن استنادجسته و از این راه استدلال کرده‌اند. همیشه «تأویل» آیه‌های قرآن، وسیله‌ای برای رسیدن به این مقصود بوده است.

اینک در این رساله می‌خواهیم تحقیق کنیم که نخست خود قرآن و در مرحله‌های پس از آن، دیگر ملاک‌ها و مرجع‌ها مانند گفتارهای پیامبر و پیشوایان، عقل خدا دادی و (در موارد معین) اتفاق کلمه مسلمانان تا چه اندازه بهره‌وری از این کتاب آسمانی را (به شکل تفسیر یا تأویل)، برای اثبات نظریات گوناگون پیرامون اصول دین و مسائل آن روا می‌دارد. معیارهای تفسیر و تأویل و میزان‌های عقلی و نقلی چه مقدار و تا چه حدی از امانت و صمیمیت، به کار گرفته شده‌اند. کار تا چه اندازه جنبه پژوهش و بررسی منصفانه داشته و تا چه حدی بازی با الفاظ و تحمیل مقاصد خویش بر کلام الهی. آیا مفسران و معتقدان به اصول و مسائل گوناگون، صمیمانه کوشیده‌اند معانی آیات قرآنی را بی‌طرفانه و باروحیه‌ای دانشمندانه دریابند، برای دریافت مقصود هر آیه درنگ و تأمل ورزند، از ابراز نتیجه‌گیری‌های شتابزده پرهیزند، سخنان دیگران را در هر زمینه بردبارانه بشنوند، بی‌غرضانه درباره آن داوری کنند و سپس راهی به سوی تفسیر و تأویل بجویند؛ یا خود از آغاز، یک رشته باورها را به عنوان اصول مسلم دین برگزیده و سپس به قرآن روی آورده‌اند که به هر صورتی قانع‌کننده یا دل‌ناچسب. برای آن دلیل بجویند و گردآوری کنند؟ قرآن راهنمای ایشان بوده یا به گفته امام علی علیه السلام ایشان پیشوایان قرآن بوده‌اند؟ (۱).

نگارنده نخست بر آن بود که فرقه‌ها و مذاهب مختلف اسلامی را عنوان فصل‌ها سازد و در بخش‌های گوناگون به نقد اصول ایشان پردازد ولی پس از چندی که در این زمینه کار و کاوش کرد، به این پیامد رسید که بهتر است اصول اعتقادی و مسائل را عنوان فصل‌ها سازد و در

۱. نهج البلاغه، گردآوری فیض الاسلام، خطبه شماره ۱۴۷ ص ۴۴۸.

بخش های گوناگون به نقد گزیده های هر طایفه در رابطه با بهره‌وری از قرآن برای اثبات عقاید همت گمارد.

گرایش های بنیادی در دانش کلام اسلامی (برای کسب و تثبیت اصول دین) تقریباً سه نوعند و سه نوع پیروان دارند:

۱- آنها که بیشتر به ظاهر الفاظ کار دارند و معانی لفظی و لغوی را پایه می سازند. گاه از اینان به عنوان ظاهری، ظاهرگرای و «ظاهر پرست» یاد می شود که این عنوان اخیر معمولاً با لحنی نیشدار به کار می رود. ظاهرگرایی، در فقه اسلامی نیز خود نمایی دارد و کسانی که بر پایه ظاهر احادیث فتوا می دهند، معمولاً «اخباری» از کار در می آیند.

۲- آنها که در کنار الفاظ و عبارات (و برای فهم آن)، از عقل خدادادی نیز یاری می جویند و پیش از بیان عقیده‌ای، می‌سنجند و پژوهش و گفت و گو می کنند که ببینند سخن هاشان چه پیامدهای علمی و عملی به بار خواهد آورد. از اینان بیشتر به عنوان خردگرای (۱) نام برده می شود. خردگرایی در فقه نیز کارآیی خود را دارد و پیروان این شیوه از فقیهان «اصولی» (۲) خوانده می‌جوند.

۳- آنها که نه ظاهر الفاظ را می پذیرند و نه استدلال عقلانی را. اینان به اصول اعتقادی از دیدگاه عواطف شخصی و احساسات درونی خویش می‌نگرند و آن را معیار و پایه می‌سازند. استدلال را وامی‌زنند، پای استدلالیان را چوبین می‌دانند و پای چوبین را سخت بی‌تمکین. از این رو مأخذ ایمان شان «اشراق» نفسانی و «امداد» غیبی است. گاه «باطنی» خوانده می‌شوند و گاه «عارف» از کار در می‌آیند (بی‌آنکه این دو نام، «قسیم» یکدیگر باشند). در این پهنه گاه بنیاد احکام حلال و حرام درهم ریخته می‌شود و کار به «اباحی‌گری» می‌کشد.

از این میان، ما بادو دسته نخست سروکار داریم که در علم کلام



اسلامی دو مذهب عمده «اشعری» و «معتزلی» را پدید آورده‌اند. دسته سوم که به عقل و استدلال از دید بازیچه می‌نگرند، از حوزه کار ما بیرونند بی‌آنکه ایشان را با سخنی برنجانیم. اینان چنان نیستند که بتوان هرپیوندی را با ایشان برید زیرا افراد هر دو گروه نخست، گاه با اینها سروکار پیدا می‌کنند و در تنگنای استدلال، ناگهان برای ایمن ماندن از پیگرد، خود را در دامان ایشان می‌افکنند - زبان حال‌شان گویان که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا.

پس، در این آوردگاه چالش اندیشه‌ها، باید گام را به نرسی برداشت. درست مانند سربازی که در زمینی مین کاشته پیشروی می‌کند.

\* \* \*

جریان تدوین این رساله بدین گونه است:

در آغاز کار، چندین موضوع گوناگون (فراگیرنده اصول این مذهب و مسائل و شاخه‌های هر کدام) روی برگه‌های جداگانه نوشته شد و برپایه آن، قرآن کریم (چندین بار) از آغاز تا انجام بررسی گردید و آیات مربوط به هر کدام ثبت گشت. هنگام نگارش کتاب دیده شد که بسیاری از مسائل باید باهم و در یک جا (البته از جهات مختلف) زیر بررسی و پژوهش گذاشته شوند. موضوع‌های نزدیک به هم یا همبسته در یکدیگر ادغام شدند و مبحث‌های گوناگون بخش‌ها و فصل‌ها را پدید آوردند. پیش از آنکه به اصل موضوع پرداخته شود، لازم دانسته شد که درباره «تفسیر» و «تأویل» پژوهش گردد و مشخص شود که این دو شیوه بهره‌وری از معانی کتاب کریم چه هستند، چه حدود و شرایطی دارند، در تاریخ تمدن اسلامی چه تحولاتی پیدا کرده‌اند و در عمل به چه شکل و صورتی در آمده‌اند. از این رو، در آغاز رساله، دوگفتار درباره تفسیر و تأویل آورد شده است.

## دو یادآوری:

۱- هنگام ارجاع در پاورقی، تنها نام کتاب‌ها یاد شده است تا در موارد اشاره به یک مرجع، ذکر ویژگی‌های آن سخن را به درازا نکشاند. در کتاب نامه پایان رساله، هر کتاب با مشخصات کامل آن (نام نویسند مترجم، ناشر، جای چاپ و سال چاپ) ثبت گشته است.

۲- برخی ناشران خاور زمین (متأسفانه) برای اینکه یک اثر را همواره «تازه چاپ» فرمایند، از نوشتن سال چاپ خودداری می‌ورزند. روی هم، ناشران (و نویسندگان، تصحیح کنندگان و مترجمان هم) در این پهنه از گیتی، به نوشتن شناسنامه کتاب در آغاز آن عادت نکرده‌اند و این چیزی است که برای پژوهشگر دشواری‌های فراوان به بار می‌آورد زیرا نمی‌تواند بفهمد به کدام چاپ از بهمان کتاب ارجاع شده‌است تا برای دنبال کردن تحقیق (و انجام کاوش بیشتر) به اصل مأخذ بنگرد. برخی از دانش پژوهان ما نیز شیوه نقل و قول را یاد ندارند. گاه می‌نویسند: «چنان که طبری در تفسیر خود گفته است». اگر قرآینی در کار نباشند، انسان نمی‌داند به کجای این کتاب ۷۷۷۱ صفحه بنگرد (۱). گاه لقب‌های کثیرالاشترک و عام یاد می‌شود و پژوهنده در می‌ماند که به کدام صفحه از کدام کتاب کدام «محقق» بنگرد. گاه کتاب را که می‌یابد، نه در آن فهرستی می‌بیند، نه شماره صفحه‌ای و نه عنوانی برای موضوع‌ها. شمار فراوانی از کتاب‌های کلامی (با چاپ‌های سنگی ناخوانا) متأسفانه از این دستند.

قصده نگارنده این بوده‌است که دشواری، از هرگونه، او را از استقرای هر چه کامل‌تر («نسبتاً») باز ندارد.

امیداست که توانسته باشد این ادعا را ثابت کند.

والامر کله بیدالله